

## تطهیر با جاری قرآن (2)، ص: 11

### تطهیر با جاری قرآن

فاجعه این است که ما قرآن را به بازی گرفته‌ایم.

ما در میان جو و همراه جریانی که به قرآن و نهج‌البلاغه روی آورده به این بازی کشیده شده‌ایم تا خودی نشان بدهیم و وقت‌های بی‌کاری را با آن سرگرم باشیم.

این گناهی است که ما را به سیاهی کشانده و به خستگی و نفرت راه داده است.

این است گناه ما. بازی با کتابی که برای رها کردن از بازی‌ها آمده؛ «1» و سرگرم شدن با نوری که به خاطر روشن کردن قدر ما و راه دراز ما فرستاده شده است. ما به جای این که با آن نور نگاه کنیم، به آن نگاه کرده‌ایم و به جای رفتن با آن، در خود آن مانده‌ایم. قرآن همچون پلی بود که ما را می‌رساند و اکنون همچون موضوعی شده که به تحقیق علمی در آن قانع شده‌ایم. آن جو و آن جریان عادت و این گمراهی در برخورد با قرآن (نه به صورت یک جریان، که به صورت یک موضوع تحقیق)، باعث بازی‌هایی

## تطهیر با جاری قرآن (2)، ص: 12

شده که فاجعه آفریده است.

این برخورد با قرآن از آن جا که در ما ریشه‌ای ندارد، دوامی نمی‌آورد «1» و باری نمی‌گیرد و آخر سر به برداشته‌های تحمیلی و زورکی بدل می‌شود؛ چون ما می‌خواهیم به هر گونه، حرفی تازه بر آن بیافیم و برداشتی تازه دست و پا کنیم و از قافله عقب نمانیم. این ماییم که داریم با رنگ و نیرنگمان قرآن را رنگ می‌کنیم و از آن جلو می‌افتیم. «2» به جای درس گرفتن از قرآن، به درس دادن به آن برمی‌خیزیم. و ادامه‌ی این برخورد، بن‌بست و خستگی و در نهایت، نفرت و وازدگی است؛ چون در

خلوت صمیمی خویش به آنچه که بافته‌ایم اعتقاد نداریم و آیه‌ها برای ما زیادی و اضافی جلوه می‌کنند، که اگر نباشد باز چیزی کم نمی‌شود.

برای رهایی از بن‌بست یأس و نفرت و جدایی از غرور و خودنمایی، باید زمینه‌هایی فراهم شود و جریانی صورت پذیرد. بد نیست این جریان را با سرگذشت خودم توضیح بدهم.

با قرآن، در مکتب و سپس در مدرسه روبرو شدم. استادی داشتیم سختگیر ... که سختگیری‌ها و فشارش ما را از قرآن و تعلیمات دینی بیزار کرد. این فشار برای نفرت کافی بود، هر چند که در جوی مذهبی و قرآنی بزرگ شده بودیم.

من خودم از این فشار، تجربه‌ها آموختم، که دیگر تخم نفرت را این گونه در دل‌ها نریزم. با یکی از استادها که جوانی پر شور و مذهبی بود، برخوردی داشتم. سخت خسته و درگیر بود. با رئیس فرهنگ و دیگران

### تطهیر با جاری قرآن (2)، ص: 13

کارش به ساواک کشیده بود؛ چون حاضر نشده بود که انقلاب سفید را درس بدهد و امتحان بگیرد. به او گفتم از انقلاب سفید درس بده و سخت‌گیری هم بکن و اگر می‌توانی مردودشان هم بکن ... چون این سخت‌گیری، بذر نفرت و بیزاری است ... گفتم استادهای تعلیمات ما این تجربه را به ما نشان دادند ... و با چوب‌هایی که به ما زدند، ما را فرسنگ‌ها از قرآن جدا کردند.

شب در منزل یکی از تجار محل روضه بود. شب گرمی بود. و در آن شب حوض آب و فواره و گل‌ها و رقص ماهی‌ها، مرا به خلسه‌ای کشانده بود که خواب شیرینی را بر پلک‌هایم می‌پاشید.

کامل مردی پر شور بالای منبر بود ... یادم نمی‌رود، با حرکت دست‌ها و فریادها و حالت‌هایش آن قدر از قرآن گفت که پس از مدت‌ها بیزاری و خستگی شوق تازه‌ای در من روید. شوق آشنایی

با قرآن ... قرآنی که آن شب با تلقین‌ها در من بزرگ شده بود. قرآنی که او می‌گفت، کلید هر بن‌بست و راهنمای هر تنگناست.

وقتی به منزل بازگشتم، قرآن را برداشتم تا از نزدیک ببینم. قرآنی بود با ترجمه‌ای که اسمش را ترجمه‌ی مرمری گذاشتم. مر او را گفتیم. مر قرآن را فرستادیم ...

راستی که دلم سوخت. این چه ترجمه‌ای است؟ گاهی شک‌ها بالاتر می‌آمدند. اصلاً این چه قرآنی است؟ همین کلید پیروزی است؟! همین ضامن عظمت مسلمان‌هاست ...!؟

### تطهیر با جاری قرآن (2)، ص: 14

آن همه شور که همراه تلقین‌ها در من سرکشیده بود و همراه صدای آب و زمزمه‌ی ریز فواره‌ها و رقص ماهی‌ها که از آب بیرون می‌پریدند، در من دویده بود، آن همه شور در من خشکید و برای بار دوم قرآن را کنار گذاشتم ولی این مرتبه، کنجکاوی بیشتری داشتم که حتی مرا به عربی کشاند. شاید دو سه سال گذشت. سال‌هایی که دوره‌ی تولد من بود. در این سال‌ها جریان‌هایی در من گذشت و فکرهایی در من شکوفه داد.

فکرهایی که اکنون از آن یاد می‌کنم، آن روزها به این روشنی نبودند که اکنون می‌نویسم ولی طرح‌هایی بودند که به همین نقش کنونی جان می‌دادند و حرف‌هایی بودند که مرا آماده می‌کردند.

در این سال‌ها منی که دوبار از قرآن سرخورده بودم، آن چنان نیاز به قرآن را یافتم، که از نفس کشیدن ضروری‌تر. من خودم را شناختم که از خاک و کلم و گربه بیشترم.

می‌دیدم من با جهان و با آدم‌ها رابطه دارم. من در دنیای رابطه‌ها هستم.

این رابطه‌ها برای من آن‌چنان عینی شکل می‌گرفت که هر حرکتی با وسواس همراه می‌شد. چگونه راه بروم؟ چگونه نگاه بکنم؟ چه بخورم؟

چه وقت بخورم؟ ... من در کوچک‌ترین حرکت، بزرگ‌ترین رابطه‌ها را احساس می‌کردم. و در این رابطه‌ها دنبال ضابطه و دستوری بودم.

در این جهان که علم، نظامش را تجربه کرده بود، نمی‌توانستم و لنگار باشم. نمی‌توانستم شلنگ و تخته راه بیندازم. رابطه‌ها، به ضابطه‌ای نیاز داشت.

تطهیر با جاری قرآن(2)، ص: 15

این ضابطه از کدام منبع تأمین می‌شود؟

از علم؟

یا از غریزه؟

علم انسان و دانش‌های او با تمام وسعتش هنوز آن‌قدر ناچیز و محدود است که نمی‌تواند بگوید در هر حرکتی، چه رابطه‌هایی هست. در حرکت دست، با دورترین ستاره. در حرکت الکترون‌های مغز، با رنگ برگ‌ها و خاصیت خوراکی‌ها ... این حرکت‌ها و این رابطه‌ها هنوز شناسایی نشده‌اند تا ضابطه‌هایش به دست برسند.

و غریزه هم در انسان مثل غریزه‌ی حیوانات دیگر نیست که او را تأمین کند و رابطه‌هایش را کنترل نماید.

با این توجه، ضرورت وحی مطرح می‌شد. کتاب مفهوم عمیقی به من می‌بخشید.

هیچ دیده‌ای که در خانواده‌های فقیر ماشین آب میوه‌گیری و یا رختشویی، چگونه مطرح می‌شود. همین که بچه‌های فضول می‌خواهند به برق وصلش کنند، همه دستپاچه می‌شوند که صبر کن. بیا کنار. دست نزن تا داداش کتابچه را ببیند. دستورش را بخواند. ماشینی که نظام دارد، نمی‌توان همین‌طور به آن دست زد و با آن رابطه برقرار کرد. علم می‌خواهد. کتاب می‌خواهد.

این نظام وسیع تر برای من این گونه طرح می شد. و ضرورت وحی این گونه احساس می شد. منی که دو بار از قرآن رمیده بودم، اکنون به قرآن روی می آوردم. و این بار سوم، رابطه‌ام با قرآن، از رابطه‌ام با قلبم، با نفسم نزدیک تر بود. و این نه یک حرف که یک احساس بود. آخر من می توانستم بدون قلبم چند ثانیه زنده باشم؟

### تطهیر با جاری قرآن (2)، ص: 16

ولی بدون قرآن (دقت شود) نمی دانستم چگونه زنده باشم و برای چه زنده باشم و همین ثانیه‌ها را چگونه بگذرانم؟ این احساس، انس عمیقی را در من سبز کرد. این ضرورت، مرا با قرآن پیوند زد. اکنون با صراحت می گویم، قدم اول، شرط اول، برای برخورد با قرآن همین احساس، همین درکِ ضرورت است.

بدون این احساس، برخورد با قرآن به صورت سرگرمی و بازی در می آید. و از آن جا که با عادت و جو حاکم در ما رخنه کرده، بی بار و نفرت زما می گردد. و یا به غرور و خودنمایی دست می دهد. کسی که ضرورت و نیاز به قرآن را تا این سطح احساس کرده باشد، دیگر در شکست‌ها و پیروزی‌های آینده، پیشرفت‌ها و بن‌بست‌های کارش، از قرآن منحرف نمی شود و بر آن جلو نمی افتد. همان طور که آن را رها نمی کند.

همین مسأله بود که تجربه‌های آینده مرا از بن‌بست بیرون کشید.

من با این شوق به سوی قرآن آمدم. این بار به طرز برخورد فکر کردم.

نوشته‌ها و درس‌های تفسیری زیادی را دیدم که به صورت:

موضوعی

و واژه‌ای

کارشان را شروع کرده بودند. مثلاً موضوع انسان را با واژه‌های آدم، بشر، انسان، عالم، جاهل، ظالم و ... بررسی کرده بودند. این موضوع با این همه وسعت را.

### تطهیر با جاری قرآن(2)، ص: 17

و یا مثلاً واژه‌ی مترف، ملأ، طاغوت، صبر و کلمه‌هایی از این قبیل را در قسمت‌های فلسفی یا اجتماعی یا تاریخی یا انسانی تعقیب می‌نمودند.

و یا از اول قرآن به ترتیب، سوره‌ها را تفسیر می‌نمودند و کار می‌کردند.

این سه نوع کار بود. اما روش کار، توجه به:

شأن نزول،

تاریخ نزول،

تفاسیر و اقوال،

تداعی معانی

و جریان عمل بود؛ یعنی مادام که در صحنه‌ی عمل نباشی، قرآن را نمی‌فهمی و تحرک و کارآیی آن را احساس نمی‌کنی. اما در عمل با تداعی معانی و یا بینش دیالکتیکی می‌توانی قرآن را بفهمی و با آن زندگی کنی.

آن سه نوع کار «مجموعی، موضوعی، واژه‌ای» و این روش‌های قدیم و جدید را بررسی نمودم و در این بررسی‌ها بود که بن‌بست‌ها را تجربه کردم.

من می‌دیدم کسانی در صحنه‌ی عمل و در جریان عمل حضور داشتند، هنگامی که قرآن نازل می‌شد به یکدیگر نگاه می‌کردند و با تمسخر از هم می‌پرسیدند: «ماذا ارادَ اللهُ بِهَذَا مَثَلًا». آنها که در جریان عمل و در صحنه بودند، قرآن را نمی‌فهمیدند و یا یکسان و برابر نمی‌فهمیدند.

این تفاوت نشان می‌دهد که عامل دیگری برای فهم قرآن و برداشت از آن لازم است؛ عاملی که می‌تواند تفاوت‌های صحنه‌ی عمل را توضیح بدهد.

اما تداعی معانی و همخوانی ذهنی، یافتن که ربطی به قرآن ندارد. یک آیه در ذهن من هزار مسأله‌ی دیگر را تداعی می‌کند. این مربوط به دلالت آیه نیست؛ مثلاً هنگامی که صدای زنگ بلند می‌شود، این دلالت دارد که

### تطهیر با جاری قرآن (2)، ص: 18

کسی منتظر است. همین و همین. ولی چه بسا در ذهن من، صدای زنگ برایم صدای خروس ده و داستان مادر بزرگ و آش نذری و صحنه‌ی عروسی عمه جانم را تداعی کند. این تداعی و همخوانی کاری به دلالت آیه ندارد که از تنوین یک کلمه و یا از حالت و شکل آهنگ یک کلمه برای من به دست آمده. آنچه از متن کلمه و از دلالت کلمه برنخاسته باشد، فقط تداعی ذهن من است و باید از محدوده‌ی آیه شست‌وشو شود. این تحمیل بر قرآن است نه تحلیل آن.

و اما داستان شأن نزول و یا تاریخ نزول هم برای فهم قرآن کافی نیست؛ چون آن‌جا که حضور در صحنه نمی‌تواند روشن‌گر باشد و هزار سؤال سبز می‌کند که؛ «ماذا ارادَ اللهُ بِهَذَا مَثَلًا»، در این‌جا شأن نزول چه می‌تواند بکند؟ بگذر از این‌که شأن نزول‌ها چه بسا در محدود کردن و گمراه کردن ذهن اثر بگذارند. این است که نمی‌توان بر شأن نزول تکیه کرد.

مثلاً شأن نزول «قُلْ اَعُوذُ» ها ... یا «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ...» هیچ نکته‌ای را روشن نمی‌کند. زنی برای رسول جادو کرد و یا کسی از محمد خواسته که خدا را توصیف کن. با این شأن نزول، چه مسأله‌ای حل می‌شود؟

اما تفاسیر و اقوال دیگران هم، چه بسا خستگی زیادت‌تر و حیرت بیشتر را به دنبال بیاورد. بگذر از این که روش آنها مهم‌تر از مطالب آنهاست. و بگذر از این که قرآن با حرف‌های دیگران روشن نمی‌شود.

اینها خلاصه‌ای از شک‌ها و بررسی‌های من بود. من به بن‌بست رسیدم. من درس‌های تفسیر را می‌دیدم. این درس‌ها در اوج و در نهایت، دائرة المعارف خوبی بود. قرآن در آن باز نمی‌شد. قرآن در آن تحلیل نمی‌شد. چه بسا من می‌توانستم راجع به هر کلمه‌ی قرآن یک جلد کتاب بینم و یا بشنوم ولی قرآن برای من موضوع کار می‌شد، نه وسیله‌ی کار.

### تطهیر با جاری قرآن (2)، ص: 19

هدف می‌شد، نه راه. و این بزرگ‌ترین انحراف در برخورد با قرآن بود. پل تو را عبور نداده بود، نرسانده بود، مشغول کرده بود که تحقیق کنی و بررسی علمی کنی.

این را بگویم، من منکر بررسی‌های علمی و کامپیوتری نیستم. اینها همه کارهایی هستند، ولی نه کاری قرآنی. اینها به دنبال چیزی هستند که قرآن ما را از آن بر حذر داشته است.

البته می‌توان به عنوان یک کار علمی، باد و باران را در قرآن بررسی کرد و به نتیجه‌های عالی رسید. ولی آن‌جا که قرآن تو را به این آیه‌ها دعوت می‌کند، می‌خواهد تو را همراه یک حرکت از مُلک و از مَلَكُوت و از مَلک، به مالک هستی راهنما باشد. می‌خواهد تو را از پدیده‌ها، از نظام حاکم بر آنها (ملکوت) و از واسطه‌های هستی و فرشته‌ها، به سوی مالک و حاکمی که همه در دست او هستند «بیده ملکوت کل شی» بکشاند. و همراه این تغییر و تحول حق و ثابت را نشانت بدهد تا



بر روی موج‌ها خانه‌سازی و بر غیر او تکیه نکنی تا بتوانی همراه تمام وسیله‌ها مغرور نشوی و بدون هر گونه وسیله‌ای مأیوس نگردی ... فقط به دنبال تکلیف باشی.

این کارهای علمی، بی‌شک پادشاهی‌هایی دارند. ولی پادشاه آنها، فهم قرآن و تفسیر قرآنی و آشنایی با هدایت آن نیست.

و در جایی دیگر شرح داده‌ام که چگونه تفسیر استاد از سوره‌ی کهف با آن بار علمی و بررسی نکته‌های تاریخی و اجتماعی، ارزنده و پرمایه بود ولی برای من جز خستگی چیزی نداشت.

استاد با تکیه بر مطالب علمی نشان می‌داد که در هر دوره‌ای که توجه به معاد محدود شود، باید عاملی برای بیداری به وجود بیاید. و نشان می‌داد که چگونه اروپا و امریکای مادی با هیپنوتیزم و تله‌پاتی به دنیای

### تطهیر با جاری قرآن (2)، ص: 20

ارواح و مسأله‌ی ادامه‌ی انسان کشیده شدند. و باز نشان می‌داد که اصحاب کهف و رقیم یک دسته بودند و یا دو دسته و نشان می‌داد که در چه زمانی و همراه چه حاکمی و در چه قطعه‌ای از زمین بوده‌اند ... اینها تمام مطالب تفسیری او بود. و این مطالب مطالب خوبی بودند، ولی تفسیر نبودند. تفسیر باید نمونه‌ها و مصداق‌های پنهان و یا رابطه‌ها و هماهنگی‌های نهفته را توضیح دهد. تفسیر برداشتن پرده از چهره‌ی مصداق‌ها و یا از چهره‌ی رابطه‌هاست. رابطه‌هایی که در آیه پنهان شده‌اند و یا مصداق‌هایی که بعدها آشکار می‌شوند. این مصداق‌ها را جز با خود آیه‌ها نمی‌توان نشان داد. و این رابطه‌ها و هماهنگی را هم باید در جایی دیگر و با روشی جز شأن نزول و اقوال و تفاسیر و جریان عمل جست‌وجو کرد.

من این گونه، راه‌های گوناگون را تجربه کردم و با این که در این قسمت‌ها به بن‌بست رسیدم سر نخوردم. و حتی این فکر که برای فهم قرآن، باید فرهنگ جزیره و فرهنگ روم و ایران را شناخت،

به دلم چنگی نزد. من می‌دیدم که فرهنگ جزیره و شعرهای امرء القیس و معلقات او، از چه عشق بازی‌ها و شتر سواری‌ها و تصویر برکه‌ها و تپه ماهورها حرف دارد و در چه سطحی ایستاده است. و می‌دیدم که فرهنگ روم و ایران، نه امتدادش باید در جزیره باشد و نه وضعش بدان گونه که در فرهنگ اسلامی است.

فرهنگ قرآن پس از گذشت سال‌ها حرف‌هایی دارد که هنوز فرهنگ معاصر ما از آن عقب‌تر است. تلقی قرآن از انسان و تلقی آن از تربیت انسان و اخلاق و حکومت، به کیفیتی است که فرهنگ معاصر، آن را درک

### تطهیر با جاری قرآن(2)، ص: 21

نکرده. این فرهنگ، انسان را با جبرها تحلیل می‌کند، در حالی که انسان ترکیبی از جبرهاست. بر این اساس، آن می‌خواهد تربیت انسان را همچون تربیت درخت و سگ در نظر بگیرد، در حالی که تربیت انسان همان زمینه‌سازی حرکت اوست. و حکومت را تا سطح رفاه و تکامل می‌خواهد، در حالی که انسانی که در هستی مطرح شده و بالاتر از تکامل، آرمان گرفته، باید به استعدادهای تکامل یافته‌اش جهت بدهد و آن را رهبری کند. نه فرهنگ جزیره و نه فرهنگ ایران و روم، هیچ‌کدام نمی‌توانند فرهنگ قرآن را تبیین کنند؛ چون ریشه‌ی این فرهنگ در وحی است. و آن فرهنگ‌ها، در تجربه و تخیل و تفکر انسان ریشه دارند. در نتیجه، فرهنگ با وحی تکمیل می‌شود، نه آن‌که بتواند وحی را تبیین کند. و آنچه وحی را مطرح می‌کند، یا لااقل احتمال آن را پیش می‌کشد، همان کوتاهی علم و غریزه از توضیح رابطه‌های بی‌حساب انسان است.

و این همان ضرورتی بود که به من زمینه‌ای داده بود که به آن همه بن‌بست در این بازگشت سوم به قرآن، سست نشوم و از پای نیفتم.

من با این که می‌دیدم این طرز کار مجموعی و واژه‌ای و موضوعی و آن روش کار با شأن نزول و تاریخ نزول و اقوال و تفاسیر و جریان عمل، به بن‌بست می‌رسند، نا امید نشدم و عقب نکشیدم، به فکر یافتن راهی افتادم.

در این مرحله بود که توجه به طرز برخورد رسول با قرآن و با آدم‌ها راهم را روشن کرد.

## تطهیر با جاری قرآن (2)، ص: 22

رسول چگونه قرآن را مطرح می‌کرد؟

آیا همین‌گونه به تفسیر آن می‌پرداخت؟ مجموعی و واژه‌ای و موضوعی کار می‌کرد؟

این سیره‌ی رسول و تاریخ اوست. او درس تفسیر نمی‌گذاشت، این طور که ما کلاس تفسیر و نهج البلاغه و ایدئولوژی و شناخت مکاتب می‌گذاریم.

آنچه بود تلاوت آیه‌ها بود: «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ؛ يَتْلُوهُنَّ حَقَّ تِلَاوَتِهِ»؛ و به دست دادن معیار انتخاب، «تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ».

اگر قرآن در جایگاه خودش مطرح شود و حق تلاوتش ادا شود، احتیاج به توضیح و تفسیر ندارد. و اگر در جای خودش ننشیند و مخاطب خودش را نیابد، آن وقت تحریف شده و منحرف گردیده است؛ «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ». تحریف نه زیاد کردن بر قرآن و نه کم کردن از قرآن است، که تحریف همین جایگاه‌ها را به هم زدن و موضع‌ها را نادیده گرفتن است. این تحریفی است که روایات صحیح هم از آن حکایت می‌کند.

اگر در مقام شک، آیه‌های انکار را به کار بگیری و اگر در مقام توبیخ، آیه‌های محبت را بخوانی، تحریف کرده‌ای. و این جاست که آیه‌ها گنگ و نامفهوم و حتی طنز آلود و خنده‌آور می‌شوند.

کسی که باید حرکت کند، یک آیه برای او کافی است. یک سؤال برای او کافی است. «أَتُتْرَكُونَ فِي مَا هُنَّ آمَنِينَ؟ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ...؟ وَتَنَحُّونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتاً فَارِهِينَ؟»

صالح از قومش همین را می‌پرسید: آیا شما متروک و رها شده‌اید در همین‌ها ... در همین‌ها ... آیا شما متروک شده‌اید با امن و امان ... در این

### تطهیر با جاری قرآن (2)، ص: 23

باغ‌ها ... و چشمه‌ها ... و کشتزارها ... و نخل‌هایی که شکوفه‌هایش رسیده‌اند ...؟

شما متروک مانده‌اید که از کوه‌ها خانه بسازید و خوش باشید؟

برای حرکت همین سؤال کافی است. انسانی که خودش را بیشتر از این تلاوت تکرار و زندگی محدود دید، راه می‌افتد و حرکت می‌کند و همان را می‌گوید که ابراهیم گفت: «انی ذاهب»؛ من رونده‌ام. من نمی‌توانم بمانم. و علامت این حرکت همین است که به گذشته حسرت نمی‌خورم. این کافر است که حسرت گذشته را دارد. می‌گوید: «یالیتنی کنت ترابا»؛ کاش خاک بودم. کاش رویشی می‌داشتم. و کاش مثل سنگ‌ها چشمه‌ای را از دلم بیرون می‌ریختم.

کسی که ارزش خودش را می‌شناسد و اندازه‌ی خودش را می‌بیند، دیگر ماندگار نیست، رونده است، «انی ذاهب» ... این جاست که مرحله‌ی دوم می‌رسد. جهت رفتن و مذهب تو کدام است؟ رو به چه چیزهایی خواهی آورد؟ رو به آنچه که در این پوست و پایین‌تر از پوست؟ تو از پوست بیرون

آمده‌ای دیگر نمی‌توانی در پوست بگنجی. نمی‌توانی در این محدوده، مقصودی و مذهبی داشته باشی. پس «انی ذاهب الی ربی».

رو به سوی حاکمیت می‌آوری و او را می‌خواهی که جهت تو و مقصد تو و حاکم تو و محرک تو باشد.

و مرحله‌ی سوم، طی این راه با دستگیری و همراهی اوست؛ «انی ذاهبُ الی ربی سیَّهْدین ...» کسی که راه افتاد او به زودی همراهیش می‌کند و می‌رساندش.

من در مرحله‌ی شروع همین آیه‌ها برایم کافی هستند. اگر تمام قرآن را بخوانم و موضوعی و واژه‌ای کار کنم، به بن‌بست می‌رسم. به آیه‌های

#### تطهیر با جاری قرآن(2)، ص: 24

جبر و اختیار و آیه‌های توحید برخورد می‌کنم، به بن‌بست می‌رسم و دچار تناقض می‌شوم. و این است که آیه‌ها تحریف شده‌اند و در جای خود ننشسته‌اند.

تفسیر به این گونه که ما با آن همراه شده‌ایم، نتیجه‌ی انحراف از برخورد صحیح با قرآن است.

ما در برخورد با افراد، زود قرآن و نهج البلاغه را می‌گذاریم زیر بغلشان، که بروید ... با واژه‌ها و یا موضوع‌ها یا به ترتیب کار کنید ... تا کامروا گردید ... و این گونه برخورد جز خستگی و رنج و یا غرور و ریا بهره‌ای ندارد. همان بازیگری با قرآنی است که می‌خواهد بازی‌ها را بشکند. همان سرگرم شدن به پلی است که می‌خواهد تو را برساند.

تلاوت آیه‌ها، در موضوع و جایگاه آیه‌ها، این برخورد صحیحی است که بدون تحریف و بدون احتیاج به بازی‌ها، آیه‌ها را روشن و مشخص می‌سازد.

و علامت این برخورد صحیح این است که کلمه‌ها و ترکیب‌ها و رابطه‌ها همه مشخص و روشن هستند. اگر می‌خواهی بدانی که با سوره و آیه‌ها در جایگاهش و در موضعش برخورد کرده‌ای، ببین آیه‌ها و کلمه‌ها و ترتیب آنها بر تو سنگینی دارند و یا این که راحت و سلیس هستند. ما می‌بینیم که در برابر آیه‌های گنگ و خسته، چگونه با دکلمه و حرکت دست و سر می‌خواهند به خود، نشاط و شور و به آیه، جان و حالی بدهند و فاصله‌ها را پر کنند.

پس از درک ضرورت قرآن و پس از تجربه‌ی تفسیرهای گوناگون، به این نکته رسیدیم که تفسیر چگونه نتیجه‌ی تلاوت آیه‌ها و شناخت موضع‌ها و جایگاه‌هاست.

### تطهیر با جاری قرآن(2)، ص: 25

اکنون به روش کار می‌رسیم، که اگر شأن نزول و تفاسیر و اقوال و جریان عمل کافی نیست، پس چه باید کرد؟ آنچه در این قسمت راهگشا بود، توجه به تفاوت برداشت‌ها از یک آیه بود، که حتی بعضی‌ها در صحنه‌ی عمل می‌پرسند: «ماذا ارادَ اللهُ بهذا...»

این نکته نشان می‌دهد که جریان عمل کافی نیست؛ جریان انسان، مهم است. مادام که تو جاری نشده باشی، قرآن را احساس نمی‌کنی، هر چند که در میدان عمل باشی. کودکان‌های غافل هر چند در صحنه‌ی آمیزش باشند چیزی احساس نمی‌کنند و حتی بد می‌فهمند و خیال می‌کنند که دعوایی در کار است. آنچه مهم است بلوغ و جریان کودک است، نه جریان عمل.

تو گاهی در صحنه‌ی طلوع و غروب هستی و آن را احساس نمی‌کنی و گاهی به آن حالت رسیده‌ای و آن جریان را فهمیده‌ای، در حالی که طلوعی نیست.

گاهی حرفی را می‌شنویم و پس از سال‌ها به آن زمینه و جریان و بلوغی می‌رسیم که آن را احساس می‌کنیم. تا انسان جاری نشود، آیه‌ها روشن نمی‌شوند.

و این جریان رویش انسان است؛ از اسلام تا ایمان تا تقوا تا احسان تا اخبات تا اخلاص تا سبقت تا رضوان و ...

این جریان است که هدایت‌های بیشتر با خود بر می‌دارد، هُدَىٰ لِلنَّاسِ، هُدَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ، هُدَىٰ لِلْمُتَّقِينَ، هُدَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ، ... اینها هدایت‌های متفاوتی هستند که در هر مرحله از جریان انسان به او هدیه می‌شوند. و این جاست که تنها دود چراغ خوردن و خواندن و بلعیدن کتاب‌ها کارگشا نیست. باید با آنچه که یافته‌ای زندگی کنی. و باید بر روی آگاهی و شهادتت به پا

### تطهیر با جاری قرآن (2)، ص: 26

بایستی ... «وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ». «1»

هدایتی که برای محسن‌هاست به متقین نمی‌رسد. و هدایتی که برای متقین است به مؤمنین نمی‌رسد. هر کدام هنگامی که جاری شدند و با شکر به مرحله‌ی بالاتر رسیدند، می‌توانند برداشت بیشتری داشته باشند.

بارها شنیده‌ایم که یک مقدار غذای معین، در چند بدن، یک مقدار نیرو به وجود نمی‌آورد و یکسان اثر نمی‌گذارد. این قرآن است که بعضی‌ها با آن به خسارت می‌رسند. بهره‌برداری از قرآن به مقدار جریان تو و رویش و فلاح تو، کم و زیاد می‌شود.

این سرنوشت من با قرآن بود.

خستگی بر اثر سخت‌گیری استاد در مکتب، مدرسه.

اشتیاق پس از تلقین‌ها و شعارها.

سرخوردگی به خاطر ضعف پایه و برخورد با ترجمه‌های مرمی.

جریان فکری و درک رابطه‌ها و درک ضرورت وحی هنگام نارسایی علم و عقل و غریزه.

برخورد مجدد همراه با این احساس ضرورت.

تجربه‌ی بن‌بست، نوع کار با قرآن، از موضوعی و مجموعی و واژه‌ای.

بازگشت به سیره و طرز برخورد رسول با قرآن و آدم‌ها.

تجربه‌ی بن‌بست روش کار، از شأن نزول، اقوال و تفاسیر و جریان عمل.

### تطهیر با جاری قرآن (2)، ص: 27

دستیابی به نوع کار و شناخت موضع و جایگاه آیه‌ها. تلاوت آیه‌ها در جایگاه خود.

دستیابی به روش کار. جاری شدن انسان و جریان خود او، نه جریان عمل و نه قیل و قال‌ها و نه

شأن نزول و نه تداعی معانی و همخوانی ذهنی.

از این سرگذشت به سه اصل می‌رسیم که هنگام برخورد با قرآن ضرورت دارد و بدون آنها به بازی

کشیده می‌شویم و در سطح می‌مانیم و بار نمی‌دهیم:

**1- درک ضرورت و نیاز به قرآن تا حدی شدیدتر از نیاز به نفس و به خون قلب.**

**2- شناخت مواضع آیه‌ها، تلاوت آیه‌ها در جایگاهش.**

**3- جریان انسان به گفته‌ی ابراهیم در سه مرحله: انی ذاهب. الی ربی.**

سپه‌دین.

کسانی که این گونه ذاهب و رونده هستند. و نه با تمام داروها، که با مقدار ضرورت و نیاز آنها برخورد کرده‌اند، به هدایت و رحمت قرآن می‌رسند و نور قرآن بر راه آنها می‌تابد، نه بر چشمشان. قرآن برایشان وسیله‌ی حرکت می‌شود، نه موضوع تحقیق. نه وسیله‌ی ارتزاق و نه شخصیت آفرین

...



ما برای تفسیر تنها کاری که می‌کنیم، همین است که زمینه‌ی این جریان را در افراد فراهم کنیم تا خودشان با قرآن روبرو شوند و با آن دیدار کنند و به خسارت و یا شفا و رحمت دست بیابند.

تفسیر به گونه‌های دیگر، یک نوع انحراف از برخورد صحیح با قرآن است. «1»

و برای این گونه تفسیر، این گام‌ها باید برداشته شود. کسانی که

## تطهیر با جاری قرآن (2)، ص: 28

می‌خواهند با قرآن کار کنند، پس از آن مراحل و پس از جریان، باید این گام‌ها را بردارند:

الف- بررسی کلمه‌ها و جمله‌ها. بررسی آهنگ‌ها و حالت آیه‌ها. در ترجمه‌های موجود اصولاً این نکته‌ها ملاحظه نشده است. در خود آیه، برش، ضربه، تمسخر و طنز، تهدید، محبت و نرمش، چرخش و موج، گره خورده و مشخص است. ولی در ترجمه از این همه هیچ خبر نیست.

ب- بررسی امکانات ترکیب و شروع و ختم آیه‌ها. یک سوره چگونه می‌تواند شروع بشود و چند گونه می‌تواند ترکیب پیدا کند؟ مثلاً «ما اغنی عَنْهُ» چرا این گونه ترکیب نشده است: «ما اغناه»؟

و «يُكَذِّبُ بِالذِّينِ». چرا این گونه ترکیب نشده: یکذّب الدین؟

«وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ»، چرا این گونه نیامده: فی صلواتِهِمْ؟

و يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ، چرا حَسِبَ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ نیامده و یا چرا يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ يَخْلُدُهُ نشده است تا زمان‌ها با هم هماهنگ بشوند؟

ج- بررسی روابط آیه‌ها با هم. چون این وضع فعلی قرآن، از دستور رسول و با نظارت اوست و تنظیم کتاب به همین گونه از اوست. پس باید بر روی جمع بندی و رابطه‌ی آیه‌ها دقت بشود. البته نه به خاطر این که به زور رابطه نشان بدهیم؛ بل به خاطر این نکته حتی نوع بی‌رابطه خودش یک معنی و یک پیام دارد.

رَبِّ النَّاسِ، مَلِكِ النَّاسِ وَ إِلَهِ النَّاسِ ... با هم رابطه دارند. مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ ...

وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ ... وَ مِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ ... وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ ... با هم رابطه دارند و این گونه در کنار هم آمدن بی جهت نیست.

## تطهیر با جاری قرآن(2)، ص: 29

در سوره‌ی اخلاص، اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ، بَا لَمْ يَلِدْ و بَا لَمْ يَكُنْ كَامِلًا مرتبط است. این ترکیب‌ها، بی حساب و پراکنده نیستند.

د- در سوره‌های بزرگ‌تر، برای این که مقهور و غرقه‌ی حجم آیه‌ها نشویم و در زیر موج‌ها نمانیم، بهتر است که سوره را به مقطع‌ها و قسمت‌هایی که به هم گره خورده‌اند، تقسیم کنیم و سپس رابطه‌ی این قسمت‌ها را بررسی بنماییم که این قطعه‌ها در مجموعه چه تصویری می‌کشند و چه پیامی دارند و چه معنایی را می‌رسانند.

ه- مهم‌تر از این همه که حتی به این سؤال‌ها می‌تواند پاسخ بدهد، شناخت موضع «1» و جایگاه آیه و به دست آوردن مخاطب سوره است. این نکته باید مشخص شود که این سوره‌ی «قُلْ أَعُوذُ» و یا سوره‌ی «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ» یا سوره‌ی کوثر، برای کدام مخاطب و در چه هنگام باید خوانده شود. این سوره‌ها که رسول هم حق نداشت در آنها شتاب کند «2» در کدامین جایگاه و در چه حالت باید مطرح شوند.

همان‌طور که گذشت، شناخت موضع و جایگاه آیه علامت دارد.

آیه‌ها یا سوره‌ها اگر در جای خود قرار گرفته باشند، هیچ زیادی نمی‌آورند و کاملاً معنا دارند.

اگر می‌بینی که در دلت هنوز یک کلمه زیادی جلوه می‌کند و یا ترکیب جا نیفتاده، بدان که هنوز

زمینه‌ی آیه‌ی به دست نیامده و مخاطب آیه

## تطهیر با جاری قرآن (2)، ص: 30

مشخص نشده است. اگرچه آیه معنا دارد و می‌خواند ولی، هنوز جایگاهش را نیافته است.

یکی از دوستان ضبط صوت بزرگی از امریکا آورده بود و خودش هم در رشته‌ی الکترونیک کار کرده بود. می‌گفت هر وقت ضبط خراب می‌شد و من تعمیرش می‌کردم، یک مشت پیچ و مهره و وسائل اضافی از ضبط به جا می‌ماند. ولی با این وصف، ضبطم می‌خواند و صدا می‌داد.

ما نمی‌توانیم با وجود این همه پیچ و مهره‌ی اضافی و کلمه و ترکیب‌های مجهول، به خواندن ضبط دل خوش کنیم و فقط به دنبال برداشت‌های انقلابی یا غیر انقلابی باشیم و زیادی‌ها را زیر سیل بگذاریم. آیه‌ها مادام که احساس می‌کنی، تکرار و یا کلمه و یا حالتی بیشتر از ضرورت دارند، مطمئن باش که جا نیفتاده‌اند و در موضع و جایگاه خود ننشسته‌اند.

در این مجموعه «تطهیر با جاری قرآن» ما این گام‌ها را برداشته‌ایم و برای این که تو هم با ما همگام شوی باید خودت قدم‌هایی را برداری. این نوشته گرچه مفصل‌تر و گسترده‌تر از روش برداشت «1» است، ولی باید اینها را پس از کاری که خودت شروع می‌کنی و به انجام می‌رسانی، بخوانی، نه

## تطهیر با جاری قرآن (2)، ص: 31

این که همین الان تا آخرش را ورق بزنی و کنار بگذاری. نه، باید تمام سوره را مرور کنی، سپس آن گام‌ها را که مطرح شد برداری. کلمه‌ها و ترکیب‌ها و روابط و جایگاه آیه‌ها را بررسی کنی. (می‌توانی از تفسیرهای فارسی هم کمک بگیری) آن‌گاه مجموعه‌ی زحمت و دسترنجت را بنویسی و به خواندن این نوشته‌ها مشغول شوی و با کاری که کرده‌ای مقایسه کنی و خودت، یا نوشته‌ها را غنی‌تر و پربارتر بسازی.

این مجموعه همین‌طور نوشته شده. دوستانی با هم یکی دو روز یا بیشتر (این مربوط به وضع سوره بود) بر روی یک سوره کار می‌کردند.

تفسیرهای مختلف و لغت‌های متعدد را می‌دیدند و بحث می‌کردند و می‌نوشتند و در جمع می‌خواندند. آن‌گاه با هم مباحثه می‌کردیم و دیدگاه‌ها را تغییر می‌دادیم و در جریان دقیق‌تری قرار می‌گرفتیم و آن‌گاه نوبت جمع‌بندی به من می‌رسید. و در این جمع‌بندی این نوشته‌ها به‌طور خلاصه یادداشت می‌گردید.

اگر این‌طور و با این بینش هدایت، (نه تنها کار علمی)، به قرآن نزدیک بشوی، آن وقت قرآن را همان‌طور که نازل می‌شد احساس می‌کنی و با جاری شدن خودت در هنگام عمل، خسارت نمی‌بینی. تو نه «با هدایت» که «بر هدایت» هستی.

«اولئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ».